

اثر : فرانک هاریسن

ترجمه : شکرالله بزرگزاد

مرد مقدس

هنگامیکه پل Paul بزرگترین فرزند کنت استروگانف Count Stro ganoff بمقام‌هایی نائل گردید تنها سی و دو سال داشت :

با وجود اینکه جوانترین مقام عالی روحانی کلیسای یونانی Greek Church وسعت عظیمی در امتداد صدها فرسنگ کرانه دریای خزر در قلمرو روحانی او قرار داشت . صمیمیت و ملایمت جوانی چون پل مردم را متحیر نموده بود و هرچه بیشتر او را گرامی میداشتند چنین مینمود که بازخواص محبوبیت و جنبه‌های دوست‌داشتنی او افزونتر میگردد .

اندکی پس از استقرار در مقام خود بر آن شد که تمام حوزه روحانی خود را سرکشی نماید و از نیازمندیهای مردم آگاه گردد . در این سفر مذهبی دو نفر از کشیشهای سالخورده را بامید اینکه از تجربه و آزمودگی آنها بهره‌مند شود با خود همراه برد . ولی پس از ناامیدیهایی بسیار بالاخره مجبور شد آنها را بمنزله وقایع-نگار و یا نویسنده بپذیرد زیرا آنها نمیتوانستند حتی از احساسات پرشور درونی خود آگاه باشند .

زندگی مسیح‌روشی بود که پاپ جوان فرا راه خود قرار داده بود و از تحمل رنج و خستگی در راه کمال مطلوب خود لذت میبرد . کشیش‌ها که مقام پاپ را وسیله‌ای برای زندگی مرفه و آسایش مینداشتند انجام آنهمه کار دشوار و آنقدر بی‌اعتنائی بمقام و منزلت را مخالف شؤنات او میدانستند . ابتدا به این مسافرت با

غروند فراوان اعتراض میکردند و ظاهراً حق بجانب آنها بود زیرا پاپ در هیئت خود واقعاً خود را فراموش نموده بود و با ادامه مسافرت نیروی بدنی و قوای جسمانی خود را در شراره شوق و ذوق که داشت از دست داده بود .

بعد از اینکه کاملاً به جنوبی ترین نقطه حوزه روحانی خود رسید با کشتی امتداد ساحل راه شمال را در پیش گرفت تا تمام کلبه‌های ماهیگیران را بازدید نماید .

بعد از ظهر پس از انجام کار طاقت فرسای بامداد روی عرشه کشتی نشسته بود و با استراحت پرداخت . این کشتی کوچک بقاصه زیادی از ساحل با آرامشی کامل لنگر گرفته بود زیرا هم عمق آب کم بود و هم بواسطه گرمی روز نسیم سرد هوا کاهش یافته بود . ابرهای باران‌زا بر فراز خشکی آسمان را پوشانیده بود ولی ناگهان خورشید سوزان از میان ابرها ظاهر شد و بام بعضی از خانه‌ها که در اشعه آن برنگ می‌بخشی گلگون می‌درخشید از دور توجه پاپ را بخود جلب نمود . از ناخدا پرسید آن محل را معرفی کند ؟

ناخدا با تردید جواب داد : گویا گراسناودسک نامیده میشود آلونکی است که ما بین کوه‌ها و دریا قرار دارد و شاید ارواحش از یکصد تجاوز نکند (افراد را معمولاً در روسیه ارواح و در انگلستان دستها می‌نامند) .

پاپ تکرار می‌کند : یکصد نفر دور افتاده از جهان با یستی من از گراسناودسک دیدن نمایم :

کشیش‌ها شانه‌های خود را بالا انداختند ولی سخنی بر لب نیاوردند . میدانستند اعتراض و شکایت سودی ندارد . ولی در این هنگام ناخدا به کمک آنها شتافت و گفت : تا آن محل ۸۷۵۰۰۰ پا مسافت دارد و ملوانان این مسافت را پیموده‌اند رفتن به آنجا آسان است ولی در بازگشت کشتی رانی و پارو زنی در جهت مخالف سوز و سرمای

دریا بی نهایت مشکل می باشد .

پاپ اظهار داشت : فردا یکشنبه است و ملوانان میتوانند تمام روز استراحت نمایند شما لطفاً به آنها بگوئید قایق را آماده نمایند و با صدای کوتاهی افزود : من مایل نیستم شخصاً از آنها این کار را بخواهم .

ناخدا ملتفت شد و قایق آماده شد و حرکت کرد پس از بحر پیمائی کوتاهی که بیش از دو ساعت طول نکشید به ساحل رسید . ارمنان سفینه دار بزرگ فوراً به آب زد که عمق آن کم بود و برای اینکه پاپ خیس نشود او را بر پشت خود گرفت و بخشکی رسانید . آن دو کشتی هم بطریقی که میتوانستند خود را بخشکی رسانیدند .

در اولین کلبه پاپ از مرد سالخورده ای که مشغول شکستن هیزم بود پرسید کلیسا کجا است ؟

دهقان پاسخ داد در اینجا کلیسائی وجود ندارد . سپس باشکفتی پرسید چطور؟ شما در این مکان پاپ و کشتی ندارید ؟

دهقان جواب داد چنین چیزی تا کنون نشنیده است و مفهوم آنرا نمیداند .

پاپ گفت قطعاً شما در این مکان کسی را دارید که از بیماران مردنی عیادت کند و برای آنها دعا بخواند و یا از زنان بیمار و کودکان مواظبت نماید ؟

پیرمرد راست شد و قریب بر آورد : اوه بلی ما يك مرد مقدس داریم .

پاپ پرسید آن مرد مقدس کیست ؟

پیرمرد جواب داد : اوه يك مرد خوب - يك مرد مقدس يك دهقان سالخورده

او هر چیز را که هر کس احتیاج داشته باشد فراهم میکند .

پاپ پرسید : آیا این شخص مسیحی است ؟

پیرمرد جواب داد: تصور نمیکنم و در حالیکه سرخود را بحالت تعجب تکان میداد گفت: چنین نامی تا کنون نشنیده‌ام.

پاپ پرسید آیا در مقابل خدمات او وجهی میبردازید؟ پاسخ شنید نه - نه او ابداً چیزی دریافت نمیکند.

پاپ با کنجکاوای بیشتر پرسید. پس چگونه امرار معاش میکنند؟

پیرمرد جواب داد مانند سایرین در باغ کوچک خودکار میکند.

پاپ گفت ممکن است لطفاً محل زندگی او را بمن نشان دهید؟

فوراً پیرمرد به آرامی تیر خود را زمین گذاشت و در میان کلبه‌های دهقانی پراکنده براهنمائی آنها پرداخت.

لحظه‌ای چند به کلبه‌ای رسیدند که در میان کشتزار کلم قرار داشت. عیناً مانند سایر کلبه‌های دهکده محقر و در اثر مرور زمان در دیوار آن فرسوده شده بود و اندیشه‌ای برای اختنای عیوب آن و حفظ ظاهر آن بعمل نیامده بود.

مرد پیر در حالیکه درب را گشود خطاب به صاحبخانه گفت ایوانوشکا مهمان برای شما رسیده است و کنار ایستاد تا پاپ و کشیش‌ها وارد شدند.

پاپ در مقابل خود مرد شصت ساله چهار شانه باریک اندامی را مشاهده نمود که پوشش او نیمی شبیه دهقانان و نیمی شبیه ماهیگیران بود - جامه‌ای از پوست معمولی گوسفند برتن داشت و بوتین‌های ماهیگیری به پای خود نموده بود متباین موهای نقره کون سروروی او با پوست تیره رنگ و سوخته چهره‌اش تنها چیزی بود که در ظاهر او جلب توجه مینمود. چشمانی صاف آبی رنگ و نافذ داشت.

گفت بفرمائید - بفرمائید عالیجناب و در دم با آستین خود کرد و خاک چهار-بایه‌ایرا پاک نمود و سر فرود آورد و آنرا نزدیک پاپ قرار داد.

پاپ تشکر نمود و درحالیکه بر کرسی نشست اظهار داشت . کمی خسته هستم استراحت دلچسب و موجب کمال سپاسگزاری خواهد بود و خطاب به مرد مقدس افزود شما هم بفرمائید بنشینید زیرا او بنا وضع احترام آمیزی سر فرود آورده و درمقابل پاپ ایستاده بود . پس از شنیدن کلام پاپ بدون اینکه سخنی بر زبان آورد چهارپایه دیگر را پیش کشید و روی آن نشست .

پاپ سخن آغاز نمود و گفت : من متعجب شدم که شما در این مکان نه کلیسا دارید و نه کشیش . دهقانی که ما را راهنمایی نمود حتی نمیدانست مسیحیت چه مفهومی دارد .

مرد مقدس چشمان شکیبای خود را به او دوخته بود ولی چیزی نمیگفت تا پاپ بگفتار خود ادامه داد و پرسید . شما مسیحی هستید اینطور نیست ؟
مرد مقدس پاسخ داد تا کنون چنین نامی را نشنیده‌ام .

پاپ ابروهای خود را بعلافت تعجب بالا برد و گفت : پس چطور از بیچارگان مواظبت میکنید و نیازمندیهای آنها را رفع می‌نمائید و با آنها کمک میکنید ؟
مرد مقدس لحظه‌ای چشم به او دوخت و به آرامی جواب داد وقتی جوان بودم و احتیاج به کمک داشتم بمن کمک میشد .

پاپ پرسید : ولی شما چه مذهبی دارید ؟

پیرمرد در حالیکه لغت مذهب را تکرار میکرد با حالت بهجت آمیزی می - پرسید مذهب چیست ؟

پاپ گفت ما خود را مسیحی می‌نامیم . زیرا حضرت عیسی بنیانگذار مذهب مسیح خوانده میشد . حضرت عیسی پسر خدا بود و با کتاب مقدس انجیل که حاوی بشارتهائی بود از آسمان بزمین آمد و به مردم آموخت که فرزندان خدا هستند و

اینکه خدا عشق است و محبت .

چهره پیرمرد برافروخت و مشتاقانه بجلو خم شد و گفت : دوستان آنرا برای

من شرح دهید .

پاپ داستان حضرت مسیح را نقل نمود و هنگامی که با آنها رسید پیرمرد

فریاد برآورد :

چه داستان شیرینی من هرگز چنین داستانی نشنیده بودم و یا تصور آنرا

هم نمیکردم .

پاپ گفت : تصمیم دارم بمجرد اینکه مجدداً به محل خود بازگشتم برای شما

کشیشی بفرستم . او کلیسایی در اینجا دائر خواهد کرد که شما بتوانید در آن خدا

را پرستش نمایید و همچنین او تمام سرگذشت حضرت مسیح را که چه مشقانی را تحمل

نمود و چگونه مالک آسمان و بهشت در گذشت بشما خواهد آموخت .

پیرمرد با گرمی فریاد برآورد : این از لطف و مهربانی شما است و ما با مسرت

و خوشحالی از او استقبال خواهیم نمود .

پاپ با صمیمیت آشکاری به مستمع خود برخورد نمود و گفت : من بایستی

زودتر بروم زیرا ساعات زیادی وقت میخواهد تا راه خود را به پیمائیم و مجدداً از کشتی

پیاده شویم و قبل از رفتن مایل هستم دعائی را که حضرت عیسی به پیروان و حواریون

خود آموخت برای شما نقل کنم .

پیرمرد به آرامی گفت : با کمال میل حاضرم آنرا بشنوم .

پاپ گفت : بنا بر این بمنظور احترام زانو بزنییم و آنچه را که میگویم تکرار

کنید زیرا ما همه در عشق بخالق با هم برادریم .

و با ادای این گفتار زانو زد و پیرمرد نیز فوراً پشت سر او زانو زد و مانند

پاپ دستها را بهم چسبانید و جملات را همانگونه که از لبان پاپ بیرون می‌آمد تکرار میکرد :

« پدر بزرگوار ما که در آسمان هستی گرامی باد نام تو . »

پس از اینکه پیرمرد گفته‌ها را تکرار میکرد مجدداً پاپ ادامه میداد :

« پادشاهی ترا سزد حکم تو در زمین روان است همچنانکه در آسمان

روان میباشد . »

پیرمرد با آن حرارت و اشتیاقی که این گفته‌ها را تکرار میکرد :

« پادشاهی ترا سزد حکم تو در زمین روان است همچنانکه در آسمان روان

میباشد » واقعاً سوزناك و گیرا بود .

پاپ ادامه داد :

« رزق روزانه امروز ما را عطا کن و دیون ما را ببخش همانگونه که ما بدهکاران

خود را می‌بخشیم . »

پیرمرد مثل اینکه ظاهراً این جملات را فراموش کرده باشد فقط تکرار کرد :

عطا کن ... عطا کن ... پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پاپ دومرتبه این قسمت را تکرار کرد ولی بالاخره پیرمرد گفت : « عطا کن و

ببخش » عطا کن و ببخش . »

پاپ می‌بیند که حافظه پیرمرد ضعیف است از آن قسمت دعا می‌گذرد و

ادامه میدهد :

« ما را براه راست هدایت کن نه راهی که گمراهان رفتند و از شر شیطان ما

را رهائی بخش . »

مجدداً پیرمرد این جملات را با اشتیاق وافر تکرار نمود و پاپ دعا را چنین

بانتها رسانید :

« زیرا تو سزاوار خدائی هستی و دارای قدرت و جلال و عظمت ابدی
میباشی . آمین . »

صدای پیرمرد دارای آهنگی بود که از عشق مفرط و اخلاص و صداقت شور-
انگیزی حکایت میکرد و میگفت :

« زیرا تو سزاوار خدائی هستی و دارای قدرت و زیبایی ابدی آمین . »
پاپ بپاخاست و میزبان او نیز از او تقلید نمود و هنگامیکه پاپ دست خود
را بسوی پیرمرد دراز کرد پیرمرد با دو دست خود بآن چسبید و گفت :
چگونه میتوانم برای همیشه سپاسگزار شما باشم که آن داستان شیرین حضرت
مسیح را برایم نقل نمودید و چگونه میتوانم همواره سپاسگزار شما باشم که دعای
اورا بمن آموختید ؟ و مانند کسی که در نشوه و جذبه خاصی باشد این جملات را
تکرار میکند :

« پادشاهی تو را سزاوار است حکم تو روی زمین روان است همچنانکه در
آسمان روان میباشد . »

صداقت قلبی و برخورد محترمانه او با پاپ چنان بود که پاپ با مهربانی و
لطف فوق العاده‌ای با او رفتار میکرد دستش را به شانه او گذارد و گفت :

بمجرد مراجعت کشیشی برای شما میفرستم تا بیشتر بشما بیاموزد و چون بیش
از آنچه من وقت داشتم فرصت دارد خیلی بیشتر از من بشما خواهد آموخت . او آنچه
را که درباره مذهب بخواید بدانید واقعاً برای شما نقل خواهد کرد عشقی را که
بخاطر آن زندگی میکنیم امید و آرزویی را که با آن بسر میبریم . قبل از اینکه
بتواند او را همانعت نماید پیرمرد خم شد و دست پاپ را بوسید . و از رفتار محترمانه

پاپ نسبت بخود اشك در دیدگان او غلطید .

پاپ را تا لب آب مشایعت نمود و چون دید که او در کنار دریا مردد و منتظر است سکندار او را به قایق ببرد مرد مقدس خم شد و پاپ را به بغل گرفت و از آب گذشت و مانند بچه کوچکی او را روی تشك جایگاه خود در قایق قرار داد . این عمل خیلی موجب شگفتی پاپ گردید و سکندار حیرت زده مثل اینکه باخود میگفت:

« این پیرمرد چون يك جوان قوی و خوش بنیه است . »

مدت زیادی پس از اینکه قایق ساحل را ترك نموده بود پیرمرد کنار آب ایستاده بود و به پاپ و همراهان دست تکان میداد . ولی وقتی آنها كاملاً دور شدند و از خم دوم دریا گذشتند به کلبه خود باز گشت و از نظر آنها ناپدید گردید .

اندکی بعد پاپ به کشیش های خود روی کرد و گفت :

چه تجربه جالبی چه پیرمرد عجیبی متوجه نشدید با چه اشتیاقی دعای ربانی را میخواند ؟

کشیش جوانتر با خونسردی پاسخ داد . بله تصور میکنم سعی میکرد تظاهر و خودنمایی نماید .

پاپ فریاد برآورد : نه . نه خلوص نیت و عطوفت و مهربانی او معلوم و آشکار بود . متوجه شدید که بجای تکرار آن او را فقط میگفت : عطا کن و به بخش ؟ و اگر شما با دقت به این قسمت از دعا بنگرید ملاحظه میکنید که :

« رزق روزانه امروز ما را عطا کن و دیون ما را ببخش همانگونه که ما به بدهکاران خود می بخشیم » مانند يك معامله بنظر می آید . من گمان نمیکنم که گفتار ساده « عطا کن و به بخش » در پیشگاه روان حضرت مسیح پسندیده تر نباشد .

کشیش جوانتر شانه های خود را بالا انداخت گوئی که مسئله برای او چندان

جالب نبود .

پاپ پس از اندکی درنگ سؤال کرد : شاید پیرمرد چنین قصدی داشت ؟ ولی چون هیچیک از کشیش ها به او پاسخی ندادند مثل اینکه افکار خود را بر زبان بیاورد چنین ادامه داد : و باز پیرمرد در انتهای دعا گفت (زیبائی) را بجای (جلال) استعمال نمود متحیرم که آیا از اختیارش خارج بود ؟ بهر حال يك مرد فوق العاده و خوب مطمئن هستم بسیاری از مردمان روسیه علاوه بر مهر بانى و شیرینی فطری خوب هستند . عجیب نیست که روستائیان آنرا (روسیه مقدس) می نامند و شکفت آور نیست که میتوان مردانی مانند او در میان آنها پیدا کرد .

کشیش دیگر فریاد برآورد : آنها بقدری نادان و جاهل هستند مانند خوك . یکنفر در این دهکده نمیتواند بخواند یا بنویسد آنها کافرند وحشی هستند حتی از مسیح هرگز چیزی نشنیده اند و نمیدانند مذهب چه معنی و مفهومی دارد .

پاپ که ظاهراً افکار خود را ترجیح میداد با آنها نظر افکند و چیزی نگفت . هنگامیکه به کشتی رسیدند شب فرارسیده بود و هوا تیره و تاریک بود و بزودی بخوابگاه خود رفتند و چون روز بسیار خسته کننده ای را گذرانده بودند همه بخواب عمیقی فرو رفتند .

شاید پاپ بیش از دو ساعت بخواب نرفته بود که کشیش جوانتر او را تکان داد و از خواب بیدار نمود و گفت :

عالیجناب برشه کشتی شریف بیاورید واقعه فوق العاده ای روی داده است يك روشنائی بر روی دریا دیده میشود و هیچکس نمیتواند آنرا تشخیص دهد .

پاپ در حالیکه از تخت خواب بزر آمد و لباسهای خود را به بر می نمود باشکفتی

ندا در داد : يك روشنائی ؟

کشیش تکرار کرد : بله يك روشنائی بر روی آب لطفاً عجله كنيد ناخدا مرا فرستاد شما را خبر كنم .

هنگاميكه پاپ بعرضه كشتی رسيد ناخدا ايستاده بود و در حاليكه دور بين شب خود را در مقابل چشم داشت به روی دريای پهناور جانبی را كه واقعاً يك روشنائی چسبنده بسطح آب ميدرخشيد تماشا ميكرد . چنين بنظر ميرسيد كه در حدود يكصد پارو تا كشتی فاصله دارد .

پاپ متحير از اينكه تمام ملوانان كشتی كرد هم جمع شده اند و به آن روشنائی خيره خيره مينگرند فریاد زد : چیست ؟

ناخدا باصدای ناهنجاری تکرار كرد : چیست ؟ چون با سرعت حرکت ميكند آن مردیست با ريش های سفيد فانوسی در دست راست دارد و روی آب بسرعت مشغول راه پيمائی است .

پاپ بملايمت گفت : ولی هيچكس نمیتواند روی آب راه برود . و با يك آهنگ نكوهش آمیزی افزود : اين يك معجزه است .

ناخدا در حاليكه دور بين را از چشمان خود برداشت پاسخ داد :

معجزه يا هر چه . آن چيزیست كه من می بينم و آن مرد بزودی اينجا خواهد رسيد . زیرا او بطرف ما در حرکت است و همانطوريكه صحبت ميكرد دور بين را به يکی از ملوانان داد و گفت به بين .

ملوان باشكال دور بين را به چشمان خود گذارده بود كه فریاد بر آورد : روشنائی هنوز در نوسان است مثل اينكه واقعاً در دست مردی میباشد . واقع همین است . مردی روی آب راه ميرود او مرد مقدس است همان کسی كسه امروز بعد از ظهر شما عاليجناب را به قايق آورد .

کشیش ها در حالیکه چهره در هم کشیدند فریاد زدند : خداوند بفریاد ما برسد .

ملوان اضافه کرد : او سرعت حرکت میکند و در یک یا دو لحظه دیگر به اینجا میرسد . و واقعاً پیرمرد بزودی نزد آنها رسید و از روی آب به قسمت پشت پلکان عرشه کشتی قدم گذارد .

در این لحظه کشیش ها بصوراینکه معجزه ای انجام شده زانوزدند . وملوانان با توافق ناخدا از آنها پیروی نمودند و وحشت زده و مردد پاپ را در حالیکه ایستاده بود ترك نمودند .

مرد مقدس پیش آمد در حالیکه دستهای خود را دراز نموده بود اظهارداشت : عالیجناب متأسفم که اسباب زحمت شمارا فراهم نمودم ولی بزودی پس از اینکه مرا ترك فرمودید متوجه شدم قسمتی از آن دعای مقدس را فراموش کرده ام و نتوانستم تحمل کنم شما بروید و مرا نسبت به آنچه آموخته اید بی علاقه تصور نمائید . بنا بر این آمدم تا باردیگر حافظه ام را کمک نمائید .

قسمت اول دعا و جملات آخر را مثل اینکه در تمام طول زندگی خود کراراً شنیده ام و بسا روح و روانم آمیخته شده است . میدانم ولی وسط آن از حافظه ام گریخته است ...

بخاطر دارم : « پدر بزرگوار ما که در آسمان هستی گرامی باد نام تو پادشاهی ترا سزد حکم تو در زمین روان است همچنانکه در آسمان روان میباشد » و آنچه باز میتوانم بخاطر بیاورم اینست . « عطا کن و به بخش » و ما را براه راست هدایت کن نه راهی که گمراهان رفتند و از شر شیطان ما را برهان زیرا توسزاوار پادشاهی هستی و دارای قدرت و زیبایی ابدی « آمین » . ولی از وسط آن جملاتی را فراموش

کرده ام لطفاً ممکن است آنرا بمن یادآوری فرمائید .

پاپ با يك بهت آميخته با احترام سئوال كرد : چگونه نزد ما آوريد و چطور
روی آب راه ميرفتيد .

پير مرد پاسخ داد : اوه - اين يك كار كاملا سهل وآساني است هر كس ميتواند
چنين كند . در اين جهان به هر چه واله و عاشق باشيد و به آن اعتماد نماييد متقابلا
شما را دوست مي دارد . من واله و شيداي آب هستم كه هر چيز را براي ما پاك و
شيرين ميكند و از پاك كردن اند كي خسته و امانده نميشود . آب هم متقابلا ما را
دوست دارد .

هر كس اين انس و الفت عاشقانه را با آب پيدا كند ميتواند روی آن راه
برود . ولي آيا آن دعای مقدس را كه حضرت عيسى به پيروان و حواريون خود آموخت
نميخواهيد بمن بيآموزيد ؟

پاپ سری تكان داد و با آهنگ ملايمی كه گوئی با خود صحبت ميكند گفت :
كمان نميكنم بتوانم درباره عيسى مسيح چيزی بشما بياموزم .
شما آنچه را كه بايد بدانيد قبلآ ميدانيد . من فقط آرزو مندم بمقام روحانی
شما نائل كردم و داراي كراماتی كه شما هستيد بشوم .

بايان